عروس قرآن: جایگاه قرآن در آثار مولوی

حیدرپور، مسیح الله

عروس حضرت قرآن نقاب آنگه براندازد که دار الملک ایمان را مجرّد بیند از غوغا

(دیوان سنایی،ص 52)

قرآن،این کلام آسمانی،در قاب ادب فارسی،بسیار خوش‏ نشسته است.اشتیاق و عشق فراوان به قرآن و حدیث از صدر اسلام‏ تاکنون میان دانشمندان،حکما،فلاسفه،عرفا،ادیبان وشاعران‏ آن‏چنان جای گرفته که جان و ذوق آنان را سیراب می‏کرده است.

قرآن،این عطیّه‏ی الهی،در چشم و دل آثار شاعر بزرگ قرن‏ هفتم،مولانا جلال الدین بلخی نیز جایگاه والایی یافته است.این‏ مقاله جستاری در آثار ارزشمند و عرفانی مولانا تا عشق بی‏کران‏ شاعر عارف و دل‏باخته را به ساحت مقدس قرآن نمایان سازد.این‏ شیفتگی و دل‏دادگی در جای‏جای آثار مولوی به چشم می‏خورد.

مولوی قرآن را عروس می‏نامد:«قرآن هم‏چو عروسی‏ست،با آن که چادر را کشی او روی به تو ننماید...اما اگر چادر نکشی و رضای او طلبی،به روی کشت او را آب دهی،و از دور خدمت‏های او کنی و در آنچه رضای اوست کوشی به تو روی می‏نماید».1

در مثنوی،قرآن رابه درخت پرباری تشبیه می‏کند که چون سدره‏ از آسمان درگذشته و مردمان را به شاخ و برگ و میوه‏ی شیرینش‏ فرا می‏خواند:

بیخ آن از شاخ خندان روی تر عقل از اشکال‏شان زیر و زبر

2 گاهی از قرآن به عصای موسی تعبیر می‏کند:

هست قرآن مر تو را هم‏چون عصا کفرها را بر درد چون اژدها تو اگر در زیر خاکی خفته‏یی‏ چون عصایش دان تو آن‏چه گفته‏یی

3 و باز با توجه به شعر سنایی که گفت:

خوش بیان کرد آن حکیم غزنوی‏ بهر محجوبان مثال معنوی‏ «که ز قرآن گر نبیند غیر قال‏ این عجب نبود ز اصحاب ضلال»

می‏گوید:

کز شعاع آفتاب پر ز نور غیر گرمی می‏نیابد چشم‏ کور

4 در شأن و عظمت قرآن باید از خود قرآن الهام گرفت،خداوند خود معلم قرآن است و شاگرد والای این مکتب پیامبر(ص).او در کتاب‏ مجالس سبعه می‏نویسد:«چون بی کس بودم و یتیم بودم،آن کس‏ بی کسان معلم من شد،مرا تعلیم کرد که«

الرّحمن علّم القرآن

»و اگر از خلق بایستی آموختن به صد سال و هزار سال نتوانستی‏ حاصل کردن».13

قرآن در چشم و دل صحابه‏ی پیامبر(ص)نیز بسیار عظیم است.

در کتاب فیه ما فیه آمده است:«آورده‏اند که در زمان رسول(ص)از صحابه هر که سوره‏یی یا نیم سوره‏یی یاد گرفتی،او را عظیم‏ خواندندی و به انگشت نمودندی که سوره‏یی یاد دارد».6

و در مثنوی می‏گوید:

در صحابه کم بدی حافظ کسی‏ گرچه شوقی بود جان‏شان را بسی‏ ربع قرآن که را محفوظ بود جلّ فینا از صحابه می‏شنود

7 شمس تبریزی می‏نویسد:«من قرآن را[فقط]بدان تعظیم‏ می‏کنم که از دهان مصطفی(ص) برون آمد».8

مولوی در جای دیگر قرآن را به دیبای دو رویه تشبیه می‏کند که‏ هر کسی به اندازه‏ی ظرفیت خود از آن بهره می‏برد: «قرآن هم‏چو دیبای دو رویه است،بعضی از این روی و بعضی از آن روی بهره می‏برند،هم‏چنان‏که زنی را شوهری‏ست و فرزندی‏ شیرخوار.و هر دو را از او حظّی دیگر است...خلایق طفلان راه‏اند، از قرآن لذت ظاهر یابند و شیر خورند،الاّ آن‏ها که کمال یافته‏اند، ایشان را در معانی قرآن تفرجّی دیگر باشد و فهمی دیگر کنند...»9

با این وصف،درک و فهم افراد از آیات قرآن یکسان نیست،هر کس به اندازه‏ی ظرفیتش بهره‏مند می‏شود.

مولوی در فیه ما فیه می‏نویسد:«سخن بی پایان است،اما به قدر طالب فرود می‏آید».10

یکی از نیم جرعه گشته صادق‏ یکی از یک صراحی گشته عاشق‏ یکی دیگر فرو برده به یک بار خم و خم‏خانه و ساقی و می خوار کشیده جمله و مانده دهن باز زهی دریا دل رند سرافراز

اما بهره‏ی عاشقان و شیفتگان حق از قرآن را این‏گونه بیان‏ می‏دارد:«بعضی از بندگان هستند که از قرآن به سوی حق می‏روند و بعضی هستند خاص‏تر که از حق می‏آیند،قرآن را این‏جا می‏یابند، می‏دانند که آن را حق فرستاده است...»12 و در کلامی دیگر می‏گوید:کسی که به مقام قرب پروردگار رسیده است،قرآن را می‏فهمد:

چون قرآن جز که قربان‏ بیا قربان شو اندر عید شاها

13 ولی اسرار قرآن را پیامبر(ص)در گوش اهلش می‏خواند: «ابن مسعود گفت که مصطفی علیه السلام اسرار قرآن گفتی، روایت کرد؛معنی فلان آیت با صحابه بگفت و معنی دوم(سرّ حقیقی)در گوش من گفت که اگر با شما بگویم،گلوی مرا ببرند صحابه!»14

مولوی در سخنی دیگر می‏گود:بر قرائت تنها تکیه مکن،بلکه‏ از راه تفکر و خاموشی شایستگی درک قرآن را پیدا کن:

هین قرائت کم کن و خاموش باش‏ تا بخوانم عین قرآنت کنم

15 یا:

هین قرائت کم کن و خاموش باش و صبر کن‏ تا بخوانم عین قرآنت کنم،نیکو شنو

16 این اهلیت و شایستگی تا آن جا اوج می‏گیرد که مولانا روی‏ آوردن به قرآن را اتصال روح آدمی با ارواح پیامبران-که ماهیان‏ کبریایی پروردگارند-می‏داند.و وقتی جان آدمی با حقیقت قرآن‏ درآمیخت،در قفس تن احساس تنگی می‏کند و آرزوی پرواز:

چون تو در قرآن حق بگریختی‏ با روان انبیا آمیختی‏ هست قرآن حال‏های انبیا ماهیان بحر پاک کبریا ور بخوانی و نه ای قرآن پذیر انبیا و اولیا را دیده گیر ور پذیرایی،چو بر خوانی قصص‏ مرغ جانت تنگ آید در قفس

17 از سوی دیگر،مولانا آن‏چنان‏که سنایی گفت:

عجب نبود گر از قرآن نصیبت نیست جز نقشی‏ که از خورشید جز گرمی،نبیند چشم نابینا

18 کسانی را که قرآن می‏خوانند و از حقیقت آن بی‏بهره‏اند به‏ کودکانی تشبیه می‏کند که با جوز و گردو بازی می‏کنند،ولی از مغز شیرین آن بی خبرند.یا آنان که گردوها را می‏شمارند و از مغز نیکوی‏ آن لذت و بهره‏یی نمی‏برند:«این مقری قرآن را درست می‏خواند، آری صورت قرآن را درست می‏خواند ولیکن از معنی بی‏خبر است...»19

در توضیح مطلب بالا در حواشی کتاب فیه ما فیه نوشته است: «هم‏چنان از یاران کبیر منقول است که روزی در بندگی مولانا حکایت‏ سبعه خوانی صاین الدین مقری می‏کردند که ابو حفض دوران است و هر شب ختم قرآن کند،آن‏گاه آرامد.فرمود که آری،گردگان را نیکو می‏شمرد و از مغز نغزش حظّی ندارد».20

پس کسانی که از شوق و سرمستی بی‏بهره‏اند از خواندن قرآن‏ ذوقی نمی‏یابند و مانند کسانی هستند که قرآن را می‏جوند در دهان‏ می‏گردانند و بعد بیرون می‏ریزند:«شریعت و طریقت نیز هم‏چنان‏ است که کلام الله را می‏خوانند و سخنان اولیا را تقریر می‏کنند و هیچ‏ مستی و شوقی ندارند و از آن جا ذوقی نمی‏یابند.از آن که می‏خوانند و می‏خایند و هیچ نمی‏خورند...»21 و در غزلیات شمس می‏سراید:

آنکه وصف می بگوید با خو دست و هوشیار اهل قرآن نبود آن کس،لیک مقری‏ست آن‏22

پی نوشت‏ها

(1)فیه ما فیه،ص 229.

(2)دفتر سوم،بیت 2008.

(3)دفتر سوم مثنوی،بیت‏های 1210 و 1211.

(4)همان بیت‏های 4230-4231.

(5)مجالس سبعه،ص‏120.

(6)فیه ما فیه،ص 8.

(7)دفتر سوم مثنوی،بیت‏های 1387-1393.

(8)مقالات شمس،دفتر دوم،ص 93.

(9)فیه ما فیه،ص 165.

(10)گزیده‏ی فیه ما فیه،ص 19.

(11)همان،ص 135.

(12)فیه ما فیه،ص 114.

(13)غزلیات شمس،ج پنجم،ص 134،بیت 24766.

(14)مقالات شمس،دفتر دوم،ص‏69.

(15)غزلیات شمس،ج 4،ص 25،بیت 17458.

(16)همان،ج 5،ص 57،بیت 23381.

(17)مثنوی،دفتر اول ص 66،بیت‏های 1546-1549.

(18)دیوان‏سنایی،ص 27.

(19)فیه ما فیه،ص 81.

(20)همان،ص 296.

(21)همان،ص‏296.

(22)غزلیات شمس،ج 4،ص 216،بیت 20892.

فهرست ماخذ

1-الهی قمشه‏ای،دکتر حسین،گزیده‏ی فیه ما فیه،چاپ اول،سازمان انتشارات‏ انقلاب اسلامی،تهران،1366 2-سنایی غزنوی،دیوان اشعار،به اهتمام مدرس رضوی،چاپ پنجم،تهران، 1380 3-شمس تبریزی،مقالات،به تصحیح محمد علی موحد،چاپ چهارم،انتشارات‏ خوارزمی،تهران،1377 4-مولوی،جلال الدین بلخی،غزلیات شمس،به اهتمام بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات امیر کبیر،چاپ سوم،تهران،1363 5-مولوی،جلال الدین بلخی،فیه ما فیه،به تصحیح فروزانفر،چاپ پنجم، انتشارات امیر کبیر،تهران،1362 6-مولوی،جلال الدین محمد،مثنوی،به اهتمام دکتر توفیق سبحانی،انتشارات‏ روزنه،چاپ چهارم،تهران،1382 7-مولوی،جلال الدین محمد،مجالس سبعه،به تصحیح دکتر سبحانی، انتشارات کیهان،چاپ اول،تهران،1365.

از رباعیات مولوی

گزینش:آرش اسد زاده

چون مار ز افسون کسی می‏پیچم‏ چون طرّه‏ی جعد یار پیچاپیچم‏ واللّه که ندانم این چه پیچاپیچ است‏ این می‏دانم که گر نپیچم،هیچم

\*\*\*

جز من اگرت عاشق شیداست بگو ور میل دلت به جانب ماست بگو ور هیچ مرا در دل تو جاست بگو گر هست بگو،نیست بگو،راست بگو